

نجی الله قاسمی



عوامل شکست دموکراسی دهه پنجاه در افغانستان

به قول ادوارد پدر تبلیغات سیاسی مُدرن توده های مردم روی احساسات و هیجانات زنده گی می کنند و کردارشان نیز از احساسات، عواطف و هیجانات منشا می گیرد. فروید روانشناس شهیر جهان، روان انسان را موتور و ماشین برانگیزنده انسانها تلقی میکند به این معنی که روان انسان نیروی محرکه است که احساسات، هیجانات و عواطف آدمی را بر می انگیزد و به وجد و حرکت درمی آورد و در تسریع و کندی اعمال و کردار انسان نقش بنیادی ایفا می کند.

هر گاه بپذیریم که توده های مردم تابع احساسات و هیجانات خویشند پس معلوم است که از عقل، خرد و منطق شان پیروی نمی کنند در این صورت مسلم است که تشخیص مصالح و منافع در انبوهی از تعاملات سیاسی برایش مشکل، حتی ناممکن است. اکنون سوالی مطرح می گردد که توده های مردم باین احساسات و هیجانات گرم شان در پی چه و دنبال کی اند؟ در پاسخ می توان گفت که توده های مردم در تحلیل نهایی در پی منافع خود نه، بلکه دنبال منافع رهبران قدرت اند. این معمول نامیمون در کشور های عقب مانده همواره چنین بوده و هست. پس ادوارد بجا فرموده که دموکراسی برخلاف آنچه اکثریت مردم فکر می کند جایگاه قدرت مردم نه بلکه جایگاه صاحبان قدرت است، که بحیث قشر وسیع خاکستری همیشه بمثابة مواد سوخت ماشین قدرت به کار رفته است. بخاطر باید داشت که همین قشر خاکستری توده مردم چنانچه در حرکت و استحکام ماشین قدرت سیاسی نقش بنیادی دارند برعکس در شکست و زوال قدرت نیز از همان قدرت و توانایی برخوردارند اکنون به اصل سوال بر می گردیم و آن اینکه:

“عوامل شکست دموکراسی در افغانستان” چه بوده و چرا به شکست مواجه گردید؟

از لحاظ فلسفه منطق هر معلول انبوهی از علل به دنبال دارد اما می خواهم بخاطر اختصار مطلب علل بنیادی آنرا در ذیل برشمارم.

اول: لیدرشیپ حاکم از شناخت روان جامعه و توده خاکستری مردم که در حفظ و استحکام قدرت سیاسی نقش بنیادی دارد بهره دقیق نداشت.

دوم : روان و باور های توده های خاکستری مردم با شعار های برهنه دموکراسی بلدیت نداشته و
برایش یک پدیده بیگانه پنداشته می شد چنانچه پدران و نیاکانش باری هم تجربه کرده بود . بناً لازمه
لیدرشپ حاکم بود تا روان توده خاکستری مردم را مهندسی می نموده از شعار های برهنه جلوگیری می
کرد که چنین نه کرد .

سوم : لیدر شپ حاکم عوض اینکه باور های توده های خاکستری مردم را زیرکانه تلقین می نمود در
صدد سرکوب گستاخانه باورهای مردم برآمد . چیزی که مایه حیات و جز مقدسات مردم بودند .

چهارم : لیدر شپ حاکم باور های حاکم خود را برتوده های مردم بازور سرنیزه تحمیل می نمودند
ومخالفین را اشد مجازات یعنی به مرگ محکوم می نمودند .

پنجم : لیدر شپ حاکم به مردم دروغ گفتند یعنی عوض

”کور ، کالی ، دودی “خانه ، کالا و نان همه شان را گرفتند و مردم ساعت هاپیشروی نان بایی ها قطار
می بستند تا یک قرص نانی بدست آورند .

رهبر شانرا با بالشت کشت از رادیوی لیدر شپ حاکم اعلان شد که نسبت مریضی وفات نمود .
رهبر دوم قدرت حاکم حفیظ الله امین را لشکر روسها کشت از رادیو اعلان شد، که محاکمه گردید .
آخر مردم کور و کر نبودند می دیدند می شنیدند وقضاوت می کردند .

ششم : عدم مشارکت مردم درحاکمیت . مشارکت مردم درحاکمیت که یک اصل زرین دموکراسی
است در طی ده سال اول حاکمیت تحقق نیافت .

هفتم : نبود پلورالیزم نظریاتی و دشمن انگاشتن مخالفان نظریاتی .

هشتم : نبود قانون اساسی طی یک دهه حاکمیت به اصطلاح دموکراتیک .

نهم : نبود تفکیک قوای ثلاثه طی یک دهه حاکمیت دولت .

دهم : یک دهه ادامه حاکمیت که به زور لشکر بیگانه امده بود .

یازدهم : نظام های دموکراتیک برخلاف زور و توط و تانک توسط آرای مردم برای مدت معین که در
قانون اساسی تسجیل می گردد انتخاب می شود وبعد از تکمیل مدت، مقام را برای کاندید آینده به
شکل مسالمت آمیز خالی می کند . اما این اصل طی یک دهه نقض گردید . این ودهها عامل که تومار
آن دراز است باعث گردید که دموکراسی دوران با شکست مواجه گردد .
